

تبارشناسی و خاستگاه تاریخی و جغرافیایی ایل مَمَسَنی (با تکیه بر فرضیات جدید)

نوع مقاله: پژوهشی

محمد رضا حافظ‌نیا^۱/سید محمد حسین حسینی^۲/وحید صادقی^۳

چکیده

ایل ممسنی به‌عنوان یکی از ایلات لرتبار واقع در شمال غربی استان فارس و دامنه‌های زاگرس، در تحولات اجتماعی و سیاسی نقش بسزایی داشته است. دربارهٔ مبدأ و منشأ این ایل دیدگاه‌ها و نظرات متفاوتی وجود دارد. بنیان پژوهش کنونی بر این پرسش استوار است که تبار و خاستگاه تاریخی و جغرافیایی ایل ممسنی چه بود و ساختار سیاسی این ایل و استقرار طوایف آن در قلمروهای مختلف چگونه شکل گرفت؟ پژوهش حاضر که با رویکردی توصیفی-تحلیلی و از طریق گردآوری داده‌ها به روش اسنادی (منابع دست اول، تاریخ‌های محلی و متون تاریخی معتبر) و میدانی (مصاحبه و مشاهده) انجام شده است، نشان می‌دهد که ایل ممسنی ضمن برخورداری از تبار و خاستگاه تاریخی-جغرافیایی دیرپا و کهن، در اواخر دورهٔ صفویه به سرزمین شولستان مهاجرت کرد. براساس فرضیات هشت‌گانهٔ نویسندگان، طوایف ممسنی (بکش، جاوید، رستم و دشمن‌زیاری) به صورت تدریجی و مبتنی بر جهت جغرافیایی وارد سرزمین شولستان شدند و پس از همزیستی مسالمت‌آمیز اولیه در مجاورت شول‌ها، بر آنها چیرگی یافتند و قلمرو جغرافیایی مختص به خود را تحت حکمرانی خوانین مجزا برگزیدند. بنابراین، ساختار جدید ایل ممسنی به صورت چهار طایفهٔ لرتبار ممسنی، یک طایفهٔ لرتبار شول و سپس یک طایفهٔ ترک‌تبار قشقایی شکل گرفت، ولی به دلیل نبود منصب ایلخانی واحد، رفته‌رفته تعارضات درونی‌ایی و بیرونی‌ایی (با دولت مرکزی و سایر ایلات) شدت یافت و ایل ممسنی از نظر اجتماعی-سیاسی دچار ازهم‌گسیختگی شد. واژگان کلیدی: تبارشناسی، خاستگاه تاریخی و جغرافیایی، ایلخان، شولستان، ایل ممسنی.

Origin and Background of the Mamasani Tribal Confederation (Presenting new hypotheses)

Mohammad Reza Hafeznia¹/Seyed Mohammad Hossein Hosseini²/Vahid Sadeghi³

Abstract

The Mamasani tribal, as one of the Lor ethnic groups settled in the northwest of Fars province and the foothills of the Zagros, has played a significant role. Varying views regarding the origin of the Mamasani tribal are the main purpose for investigating its emergence, its historical and geographical background, its political structure, and the establishment of its tribes in their different territories. In regard to the research hypothesis, it seems that the Mamasani tribal, having a long-lasting historico-geographical background, gradually migrated to the region of Shulistan in the late Safavid period and formed a political structure with a 4+1+1 pattern (4 Mamasani Lor tribes, 1 Shul tribe, and 1 Qashqai tribe), based on characteristics of power, authority, shrewdness, and type of livelihood, apart from the position of the chieftain (Ilkhan). The present study is a basic data mining research based on the descriptive-analytical method by collecting archival documents (primary sources, local histories, and reliable historical texts) and field data (interview and observation). Based on in-depth and extensive studies, eight new hypotheses have been proposed about the origin and historico-geographical background of the Mamasani tribal confederation, its migration to Shulistan in the late Safavid period, and its political structure. Based on these hypotheses, the results show that in the aftermath of the late Safavid collapse of Mamasani chieftainship in Posht-e kuh in Kohgiluyeh, Mamasani tribes (Baksh, Javid, Rostam, Doshmanziyari) gradually entered to the region of Shulustan. After an early peaceful coexistence with Shuls, They overcame them and formed a new territory under their own chieftains. Consequently, the structure of the Mamasani tribal confederation was shaped, consisting of four Mamasani tribes, one Lor tribe of Shul, and one Turkic tribe of Qashqai but due to lack of a single leadership, socio-political disintegration, and intratribal and extratribal (with other tribes and the central government) conflicts were intensified
Keywords: Origin, Historical and Geographical Background, Ilkhan, Shulistan, The Mamasani Tribal Confederation.

۱. استاد، گروه جغرافیای سیاسی، دانشکده ادبیات، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. *تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۱۰/۲۵ *تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۳/۱۶
۲. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول).

۳. دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران.

4. Professor, Department of Political Geography, University of Tarbiat Modares, Tehran, Iran, Email: Mh.hosseini23@yahoo.com

5. PhD Candidate of International Relations, University of Allameh Tabatabaai, Tehran, Iran, Email: mh.hosseini25@yahoo.com.

6. PhD Candidate of PhD Student of Political Geography, Ferdowsi University, Mashhad, Iran, Email: vahidsadeghi86@yahoo.com.

مقدمه

واژه «لر» اولین بار در آثار برخی از مورخین و جغرافی‌دانان قرن چهارم هجری و بعد از آن دیده می‌شود که اغلب به صورت «الریه»، «لاریه»، «بلاد اللور» و «لوریه» ضبط شده است. بنا به گفته بارون دوبد، لغت لر برگرفته از واژه لهراسب است. یوستی آن را به کلمه Rudhro به معنای قرمز نسبت می‌دهد. تاریخ‌گزیده لور را همان لیر می‌داند که در زبان لری به کوهستان‌های پوشیده از جنگل اطلاق می‌شود.^۱ حمدالله مستوفی نام لرها را به محلی موسوم به «لور» واقع در گردنه مانرود نسبت می‌دهد. از جمله مکان‌های دیگری که شبیه به لور هستند می‌توان به لیر در ناحیه جندی‌شاپور و لیراوی در کهگیلویه اشاره کرد. یاقوت حموی از محلی با عنوان لردجان (لردگان) نام برده است. به عقیده مینورسکی، لرها تیره‌ای ایرانی در جنوب غربی ایران هستند و به چهار شعبه لرهای خاص (ساکنان لرستان فعلی و پشت‌کوه)، ممسنی، کهگیلویه و بختیاری تقسیم می‌شوند.^۲ براساس تقسیمات ایلام، جغرافیای مناطق لر نشین به شرح زیر است: ۱. ماساباتیک یا ماساباتیس^۳: معروف به ماه سبدان، شامل محدوده‌ای از ایلام که از جلگه ایوان در امتداد کوه‌های زاگرس تا حدود سوزیانا گسترش داشته است. این منطقه با پشت‌کوه لرستان مطابقت دارد که امروزه ایلام نامیده می‌شود. ۲. سیماش^۴: شمال شوش را دربرمی‌گرفته است. ۳. شوش: با خوزستان کنونی مطابقت دارد. ۴. انشان^۵: شهرستان‌های مسجدسلیمان، ایذه، کهگیلویه و بویر احمد، سپیدان، ممسنی و غرب شیراز را دربرمی‌گرفته است. ۵. کریبانه^۶: بین ماد و شوش واقع بوده است که با لرستان مطابقت دارد.

باید اشاره کرد که در اواخر قرن ششم لرستان به دو قسمت بزرگ و کوچک تقسیم شد. با توجه به نوع لهجه، لرها به دو گروه خاوری و باختری تقسیم می‌شوند که مرز طبیعی بین آنها رود دز یا، به عقیده لرها، رودخانه سزار است. گروه خاوری شامل بختیاری‌ها، لرهای کهگیلویه و بویر احمد، ممسنی و مناطقی نظیر خوزستان، فارس، بوشهر، هرمزگان و کرمان می‌شود. گروه باختری که در منطقه وسیعی بین رود دز در شرق و مرزهای عراق در غرب به سر می‌برند، شامل لک‌ها، لرهای لرستان، نهاوند، سیلاخور، بروجرد، توپسرکان، ملایر، ایلام و شمال خوزستان است.^۷

براساس این تقسیم‌بندی، ایل ممسنی ایل لرتبار ایرانی به شمار می‌رود که از دوران هخامنشی تاکنون

۱. سکندر امان‌الهی بهاروند، قوم لر (تهران: آگه، ۱۳۹۱)، ص ۱۵-۱۹.

۲. ولادیمیر مینورسکی، رساله لرستان و لرها، ترجمه سکندر امان‌الهی بهاروند و لیلی بختیار (تهران: بابک، ۱۳۶۲)، ص ۲۰.

3. Masabatic
4. Simash
5. Anshan
6. Corbina

۷. امان‌الهی بهاروند، ص ۶۱-۶۳.

نام خود را حفظ کرده است. سرزمین ممسنی بخشی از دولت انزان و یکی از ساتراپ‌نشین‌های مهم آن بوده است. واژه انزان تا پایان سلسله هخامنشیان بر تمامی مناطق کهگیلویه، شمال بهبهان و ممسنی اطلاق می‌شد. با روی کار آمدن سلوکیان و اشکانیان این واژه منسوخ شد.^۱ کاوش در زمینه شهر باستانی لیدوما در شهرستان ممسنی می‌تواند به روشن شدن زوایای پنهان تاریخ ایل ممسنی کمک شایانی کند. بنیان پژوهش کنونی بر این پرسش استوار است که ایل ممسنی از چه تبار و خاستگاه تاریخی و جغرافیایی برخوردار بوده و ساختار سیاسی آن و استقرار طوایف در قلمروهای مختلف چگونه شکل گرفته است؟

در بیان فرضیه تحقیق، به نظر می‌رسد ایل ممسنی ضمن برخورداری از تبار و خاستگاه تاریخی-جغرافیایی کهن، در اواخر دوره صفویه به فضای جغرافیایی شولستان مهاجرت کرد و ساختار سیاسی فضا را به صورت الگوی ۱+۱+۴ (استقرار چهار طایفه لرتبار ممسنی+یک طایفه لرتبار شول+یک طایفه ترک‌تبار قشقایی) بر بنیاد شناسه‌های قدرت، اختیار، درایت و نوع معیشت و فارغ از منصب ایلخان شکل داد.

وجه تمایز این نوشتار با آثار سایر پژوهشگران در این است که نگارندگان مقاله پیش‌رو دانش آموخته رشته‌های علوم سیاسی و جغرافیای سیاسی هستند. بنابراین، بدیهی است که تحلیل فرضیات بر بنیاد این علوم صورت گرفته است و صرف بیان تاریخی وقایع مد نظر نیست. سایر آثار صرفاً به بیان وقایع تاریخی مربوط به طوایف ممسنی پرداخته و از تبیین تبارشناسی، خاستگاه تاریخی-جغرافیایی، چگونگی شکل‌گیری ساختار جدید سیاسی ایل ممسنی طی دوره پساوشولستان (دوره پس از چیرگی ایل ممسنی بر شول‌تبارهای مستقر در قلمرو شولستان) و تحولات ناشی از نبود منصب ایلخانی عاجز مانده‌اند که در این تحقیق براساس فرضیات جدید به این مسئله پاسخ داده خواهد شد.

تبارشناسی و جغرافیای زیستی ایل ممسنی

لغت ممسنی از واژگانی نظیر مماسنی، ممانی، مام‌حسنی یا محمدحسنی گرفته شده و طبق روایتی ممانی کلمه‌ای ترکی به معنای «مادر برای من» یا «مادر برای تو» است.^۲ به طور کلی، تبارشناسی و جغرافیای زیستی ایل ممسنی مورد توجه پژوهشگران بومی و غیربومی قرار گرفته است. عصاره این نوع دیدگاه‌های متنوع و متفاوت در جدول شماره ۱ درج شده است.

۱. حسن حبیبی فهلیانی، ممسنی در گذرگاه تاریخ (شیراز: نوید، ۱۳۷۱)، ص ۳۹.

۲. نصرالله‌خان فتحی‌نژاد، «ما به خاطر ترس از دست دادن املاکمان مخالف بودیم»، فراسو، س ۲، ش ۲ (۱۳۸۸)، ص ۸۱.

جدول ۱۰. فرضیات تبارشناسی و جغرافیای زیستی ایل ممسنی^۱

| | |
|--|---------------------------------------|
| یکی از مناطق مورد بحث در مسیر حمله اسکندر مقدونی (۳۳۰ پ.م) به نواحی کوهستانی جنوب غرب ایران، برای تصرف تخت‌جمشید، منطقه نورآباد ممسنی (فهلپان) است. دو محوطه باستانی تل نورآباد و تل اسپید و دو دشت رستم ۱ (فهلپان) و ۲ دارای آثار باستانی فراوانی است. با توجه به گذر بیشترین راه‌های ارتباطی از ناحیه فارس به غرب به نظر می‌رسد در زمان حمله اسکندر مقدونی، این منطقه یکی از مهم‌ترین مناطق دسترسی به تخت‌جمشید بوده است. ^۱ | عسکری چاوردی و دیگران |
| ساکنان ممسنی در دوران قبل از ورود اسلام، که این سرزمین نشان یا انزان خوانده می‌شد، بومیان این منطقه بوده‌اند. چنانکه در منطقه دربند پارس به رهبری آریوبرزن به مقابله با اسکندر مقدونی پرداختند. شواهد تاریخی و جغرافیایی نشان می‌دهد که اسکندر طی چندین جنگ برای فتح ایران تلاش کرد. | کنت گورس |
| سرزمین ممسنی بخشی از دولت انزان و یکی از ساتراپ‌نشین‌های مهم آن بوده است. واژه انزان تا پایان سلسله هخامنشیان بر تمامی مناطق کهگیلویه، شمال بهبهان و ممسنی اطلاق می‌شده است. با روی کار آمدن سلوکیان و اشکانیان این واژه منسوخ شد. ^۲ | حبیبی فهلیانی |
| پیش از مهاجرت ممسنی‌ها به شولستان، قسمتی از ناحیه بلاد شاپور به آنها تعلق داشت و احتمالاً ممسنی‌ها در زمان سلجوقیان و مغول‌ها در همین ناحیه سکونت داشته‌اند. بنابراین، مالکیت لرهای ممسنی بر بخشی از اراضی بلاد شاپور و همچنین استقرار قبلی لرهای ممسنی در این ناحیه باعث می‌شود تا این ایل در کنار شولی‌ها و یا در مرز شول قرار گیرند. ^۳ | اسدپور و اسحاقی |
| ایل ممسنی در حدود قرن پنجم هجری قمری (دوازدهم میلادی) از لرستان به فارس مهاجرت کرد و در سرزمینی بین خوزستان و فارس اقامت گزید و چون مردم این ایل از قوم شول‌های لرستان بودند، این سرزمین به شولستان (ممسنی کنونی) معروف شد. ^۴ | افشار سیستانی |
| مماسنی‌ها همراه با طوایفی دیگر از جبل السماق شام به ایران آمدند. برخی از طوایف در اوایل قرن ششم به ایران وارد شدند و به اتابکان لر بزرگ از جمله هزار اسب پیوستند و آن را شوکت و پیروزی دادند. مستوفی معتقد است که آنها در قرن ششم وارد این مناطق شدند، اما این فرض که طوایف بزرگ مماسنی در قرن ششم یک‌باره از سوریه به کهگیلویه و فارس آمدند و با اتابکان همکاری کردند، صحیح نیست. ^۵ | مستوفی |
| زمان ورود ایل ممسنی به منطقه فعلی ممسنی را قرن ششم و هفتم می‌دانند. ^۶ | مجیدی کرابی، امان‌الهی و مینورسکی، |
| اطراف کارزون را بلاد شول می‌گفتند که در اوایل قرن ۱۲ق به اشغال طوایف ممسنی درآمد و به ممسنی معروف شد. ^۷ | ابن بطوطه |
| ممسنی‌ها بازمانده خاندان سورن هستند که برخی از تیره‌ها و طوایف آنها از ابتدا در قلمرو شولستان تابعیت ساختاری شول‌ها را پذیرفته بودند. در تأیید این مدعا می‌توان به مطالب مندرج در کتاب <i>انقراض صفوی</i> ، سنگ‌قبرهای عهد صفوی و قاجار در روستاهای شول، مالجه‌شیخ و هرایز، سندنامه شاه‌طهماسب اول صفوی به مولانا محی‌الدین محمد و استاد محلی عهد صفوی اشاره کرد. از سوی دیگر، ممسنی‌های کهگیلویه‌ای از ده‌دشت | اشرافی |

۱. علیرضا عسکری چاوردی و دیگران، سکونتگاه‌های هخامنشی و فراهخامنشی منطقه ممسنی (پژوهش‌هایی درباره تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران) (تهران: بصیرت، ۱۳۹۱)، ص ۱۱۱-۱۲۱.

۲. حبیبی فهلیانی، ص ۳۹.

۳. حمید اسدپور، عارف اسحاقی، «اهمیت جغرافیای ممسنی و نقش تمدنی آن در کرانه‌های خلیج فارس»، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، س ۴، ش ۱۷ (۱۳۹۳)، ص ۱۲۹.

۴. ایرج افشار سیستانی، *ایل‌ها و چادرنشینان و طوایف عشایری ایران*، جلد اول و دوم (تهران: نا من الامت، ۱۳۸۱)، ص ۶۵۷.

۵. حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴)، ص ۵۴۱.

۶. نورمحمد مجیدی کرابی، *تاریخ و جغرافیای ممسنی* (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱)، ص ۳۸۵-۳۸۶.

۷. ملا گرگلی صادقی، *ممسنی دشتی پر از نون و تشتی پر از خون* (شیراز: کوشامهر، ۱۳۷۷)، ص ۱۶.

| | |
|---|----------------------------------|
| <p>تا سیمرم شامل دو ساختار «چرام ممسنی» و «بلوکات سرحدی ممسنی» یعنی بکش و جاوید و رستم بودند که در پایان حکومت صفوی به دلیل ضعف شول‌ها و مهاجرت اکثریت آنها به بلاد فارس از یک‌سو و شکست ساختار ممسنی‌ها در پشت‌کوه کهگیلویه از سوی دیگر به تدریج به قلمرو شولستان مهاجرت کردند. این مهاجرت‌ها تا زمان پهلوی اول در مسیر شمال به جنوب (کهگیلویه به بوشهر) ادامه داشت.^۱</p> | <p>ادامه اشراقی</p> |
| <p>مطالب مندرج در تواریخ عصر مغول تا اوایل صفوی بیانگر این است که اندیشه فتح شولستان با استفاده از ابزار زور و قدرت معتبر نیست و شول‌ها با گذشت زمان در جمعیت ممسنی ادغام شدند و بخشی از هویت قومی ممسنی را تشکیل دادند.^۲</p> | <p>همتی</p> |
| <p>مماسنی‌ها قبل از اسلام از کردستان سوریه به سمت جنوب غربی، در امتداد کوه‌های زاگرس، مهاجرت کردند و به دلیل زندگی شش‌بانی به دنبال چراگاه‌ها و علفزارهای زیاد و همچنین زمین‌های حاصلخیز بودند که ابتدا به کردستان و سپس در مسیر خود به لرستان، کهگیلویه و شولستانات وارد شدند. آنها شول‌ها را از لرستان تا ممسنی تعقیب کردند و در نهایت به کهگیلویه و چرام و بعداً ممسنی فعلی (شولستان) وارد شدند و شول‌ها را متفرق کردند و خود به جای آنها نشستند. نام طایفه آنها از مماسنی به ممسنی تبدیل و سرزمین شولستان نیز ممسنی شد.^۳</p> | <p>چوبیه و شاه‌قاسمی</p> |
| <p>مردم ممسنی پس از مهاجرت و قبل از سکونت در محل فعلی، ابتدا در بلاد شاپور و چرام ساکن شدند. ممسنی‌ها تماماً به محیط جغرافیایی فعلی خود مهاجرت نکردند؛ عده‌ای با بیرون راندن شول‌ها به محل کنونی مهاجرت کردند و عده‌ای از آنها (کرای‌ها، مشایخ گلبار، ممویی و مدویی‌ها و غیره) در دده‌دشت و چرام ماندگار شدند.^۴</p> | <p>خفری</p> |
| <p>در اواخر حکومت صفویه که ممسنی‌ها بر نواحی شولستان استیلا یافتند، نام شولستان را منسوخ کردند و آن را بلوک ممسنی نامیدند.^۵</p> | <p>اقتداری و حسینی فسائی</p> |
| <p>فهلپانی‌ها خود را شولستانی می‌دانستند. آنها از اینکه ممسنی‌ها تمام زمین‌های مزروعی‌شان را تملک کردند ناخشنود بودند. مالکان از اجحاف دائمی که در حق آنان می‌شود به‌سختی شکایت دارند.^۶</p> | <p>دوبد</p> |
| <p>سرزمینی که امروزه به نام ممسنی شناخته می‌شود تا اوایل حکمرانی قاجاریان «شولستان» نام داشت. سرزمین شول‌ها به تدریج به تصرف ممسنی‌ها درآمد و سرانجام در زمان قاجاریه این منطقه به ممسنی موسوم شد.^۷</p> | <p>امان‌الهی</p> |
| <p>هجرت عبدالمجید از سیستان به ممسنی زمینه‌ساز تسلط فرزندان‌ش بر این منطقه شد. چنانکه حسن بر منطقه رستم (شاه‌حسینی: مخفف آن روستای شوسنی است) و محمدحسن بر تمام ایل ممسنی (محمدحسینی: مخفف آن ممسنی است) مسلط گردید. دلیل مهاجرت ممسنی‌ها به سیستان نیز سرپیچی آنها از دستور شاه‌عباس صفوی مبنی بر دریافت چهل بره بور (چهل دختر مورسرخ) از دهم‌ده‌های ممسنی بوده است. در دوره نادشاره افشار نیز چند هزار نفر از ساکنان ممسنی (به‌ویژه تیره کرای) به سیستان کوچ داده می‌شوند.^۸ برخی دیگر از ممسنی‌ها به رهبری قائد حسن خان به داراب مهاجرت کردند. طبق یک روایت، قائد حسن خان به دلیل درگیری طایفه‌ای بر سر اراضی ملکی که منجر به کشت و کشتار شد، به شیراز مهاجرت کرد و سپس به سبب سرکوب حاکم یاغی بندرعباس، والی فارس منطقه داراب و فسا را به‌عنوان پادشاه به او بخشید و سپس ۵۰۰ خانوار ممسنی به او پیوستند. طبق روایتی دیگر، مخالفت قائد حسن خان با ظلم و ستم مأموران حکومت قاجار موجب تبعید وی و جمعی از طوایف ممسنی به داراب شد.^۹</p> | <p>روایت‌های محلی</p> |

۱. ناصر اشراقی، «پیشینه سرزمینی و ایلی ممسنی‌ها»، فراسو، س ۱۱، ش ۳۳-۳۲ (۱۳۹۷)، ص ۲۳-۲۶.
 ۲. ابوذر همتی، «تبارشناسی خوانین و سرداران ممسنی»، فراسو، س ۲، ش ۷ و ۸ (۱۳۸۸)، ص ۳۹.
 ۳. محمدکریم چوبیه، سید عبدالمناف شاه‌قاسمی، ممسنی و شولستانات (شیراز: ادیب مصطفوی، ۱۳۹۷)، ص ۱۶۷.
 ۴. فرج‌الله خفری، تاریخ ممسنی و رستم (نورآباد ممسنی: فریاد کویر، ۱۳۹۴)، ص ۱۲۹.
 ۵. میرزا حسن حسینی فسائی، فارسنامه ناصری، تصحیح منصور رستگار فسایی، ج ۲ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷)، ص ۱۵۶۱؛ احمد اقتداری، خوزستان و کهگیلویه و ممسنی (تهران: مؤسسه فرهنگی آیات، ۱۳۷۵)، ص ۲۵۰.
 ۶. بارون دوبد، سفرنامه لرستان و خوزستان، ترجمه محمدحسین آریا (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱)، ص ۱۵۴.
 ۷. بنگرید به: امان‌الهی بهاروند، ص ۱۱۹.
 ۸. ملا گرگلی صادقی، «هایه‌های فخر: سایه‌های فقر»، فراسو، س ۷، ش ۳۴-۳۳ (۱۳۹۳)، ص ۶۵.
 ۹. ابوذر همتی، «یادی از قائد حسن خان بانی طایفه ممسنی در داراب فارس»، فراسو، س ۳، ش ۱۱ (۱۳۸۹)، ص ۲۷.

در مجموع، جغرافیای زیست ممسنی را می‌توان بر بنیاد سه اصل «زمان ورود»، «چگونگی ورود» و «مدیریت امور» تجزیه و تحلیل کرد:

الف. زمان ورود: بنا به نظر اکثر نویسندگان و مورخان، زمان ورود ایل ممسنی به قلمرو شولستان در دوره صفویه بوده است. دو عامل بنیادین سیاسی و اقتصادی، نظیر تحولات پشت کوه کهگیلویه و چرام و تأمین نیاز معیشتی برای انسان و دام، در این مهاجرت نقش داشتند. البته قرائن و احتمالاتی وجود دارد که نشان می‌دهد روند مهاجرت ایل ممسنی به این سرزمین قبل از دوره صفویه آغاز شده بوده است.

ب. چگونگی ورود: بنا به نظر اغلب مورخان، راهیابی ایل ممسنی به جغرافیای شولستان به صورت تدریجی بوده است، یعنی طوایف ایل ممسنی با تقدم و تأخر به این فضای زیستی وارد شده‌اند. با این حال هستند مورخان که بر ورود همزمان طوایف ممسنی به سرزمین شولستان تأکید دارند. سه سند تاریخی، یعنی فرمان و نامه شاه طهماسب صفوی و مجموعه مکاتبات ایالت فارس و لارستان، گویای این واقعیت‌اند که ایل ممسنی به صورت تدریجی وارد شولستان شده است. جدای از این، می‌توان به فرضیه بومی بودن ایل ممسنی نیز اشاره کرد که برخی از محققان با استناد به جنگ ممسنی‌ها با اسکندر مقدونی در دربند پارس بر این باورند که ممسنی‌ها از آغاز در سرزمین فعلی حضور داشته‌اند.

ج. مدیریت امور: بعد از ورود ایل ممسنی به سرزمین شولستان، مناسبات میان ایل ممسنی و قوم شول و چگونگی مدیریت سیاسی فضای جغرافیایی شولستان مطرح می‌شود. برخی بر این باورند که این دو بازیگر در آغاز با یکدیگر همزیستی مسالمت‌آمیز داشتند، اما طی گذر زمان قوم شول ضعیف شد و ایل ممسنی بر آن چیرگی یافت. در دوره پساوشولستان، شماری از ساکنان این قوم در سازه فهلپان ماندند و عده کثیری از آنها به دیگر مکان‌ها و فضاهای جغرافیایی مهاجرت کردند.

چگونگی استقرار و مکان‌گزینی طوایف ممسنی

درباره چگونگی استقرار طوایف ممسنی در قلمرو شولستان و تقسیم فضای زیستی از منظر جغرافیای سیاسی، نگارندگان فرضیاتی را مطرح ساخته‌اند:

فرضیه نخست این است که پس از فتح شولستان، فهلپان همچنان مرکز بوده است و طوایف ممسنی به دلیل نزدیکی جغرافیایی به فهلپان به تقسیم قلمرو پرداخته‌اند. در واقع، ورود طوایف دشمن‌زیاری و جاوید به مناطق سردسیری و طوایف بکش و رستم به دشت و جلگه براساس جغرافیای فهلپان و مرکزیت آن ترسیم شده است، زیرا طوایف نیازهای روزمره خود را از طریق فهلپان تأمین می‌کردند. فرضیه دوم این است که منازعات فراوان میان طوایف پس از ورود به شولستان نشان می‌دهد که آنها موقعیت جغرافیایی و قلمرو خود را به اختیار برگزیده‌اند و در این امر الزامی وجود نداشته است. به این معنا که ورود طوایف

دشمن‌زیاری و جاوید به منطقه زیستی خود بر بنیاد موقعیت راهبردی آن بوده است، به گونه‌ای که در صورت بروز خطر و حمله سایر طوایف می‌توانسته‌اند عکس‌العمل سریع داشته باشند. فرضیه سوم این است که پس از فتح شولستان، قدرت طوایف رستم و بکش بیش از طوایف جاوید و دشمن‌زیاری بوده است، چنانکه آنها موفق به تصرف املاک و اراضی زراعی بیشتری شدند. علاوه بر این، طایفه بکش در متن تحولات سیاسی و نظامی نظیر حادثه قلعه سفید و قلعه گل و گلاب^۱ و بحران داخلی بکش^۲ و طایفه رستم در مبارزه با معین‌التجار بوشهری^۳، جنگ تنگه تامرادی^۴ و تنگه گجستان^۵ حضور قابل توجهی داشته‌اند. فرضیه چهارم این است که خوانین ممسنی پس از فتح شولستان براساس اقتضات معیشتی با توافق بکدیگر به تقسیم قلمرو پرداختند. بدین ترتیب، طوایف جاوید و دشمن‌زیاری به دلیل برخورداری از دام بیشتر وارد ناحیه‌ای شدند که تراکم از مرتع، علوفه و جنگل‌های انبوه بود، ولی طوایف بکش و رستم به دلیل شرایط محیط زیست خود که دشتی هموار بود به کشاورزی روی آوردند. فرضیه پنجم این است که مهاجرت تدریجی و جداگانه هر یک از طوایف ممسنی به قلمرو شولستان منجر به تفکیک حوزه‌های جغرافیایی آنها از یکدیگر شده است. در این مورد می‌توان به استقرار موقت طایفه بکش در نواحی کنونی شهرستان رستم نظیر رستم یک، زردو، بردنگان، نواحی تنگه له‌له، صحرای همایجان، صحرای دار، رودشیر، گمهر، کاکان و بخش‌هایی از ماهور میلاتی اشاره کرد. همچنین پس از مهاجرت مالاخویبار از منطقه بختیاری به ممسنی، میری‌خان بر بخشی از طایفه بکش حکمرانی می‌کرد که پس از کشته شدن وی در محله موردابی، ولی‌خان بزرگ بکش زمام امور را بر عهده گرفت. از سوی دیگر، در بخشی از قلمرو کنونی طایفه جاوید، نظیر روستای گوسنگان، افراد بومی شولستان ساکن بودند که قبل از مهاجرت ایل ممسنی در مناطق سردسیر اقامت داشتند و طایفه جاوید محل زندگی آنها را تصرف و به قلمرو جغرافیایی خود منضم کرد. در واقع، نیروهای سلحشور طایفه جاوید تنها بخشی از آنها را وادار به فرمانبرداری از خود کردند و پیش از آنکه طایفه جاوید به این مناطق مهاجرت کند، بومیان در این مکان مستقر بوده‌اند.^۶

براساس فرضیه ششم، سه حلقه پیونددهنده ایل ممسنی به یکدیگر عبارت‌اند از: بومیان مستقر در قلمرو شولستان با هویت ممسنی‌الاصل، چرام ممسنی و بلوکات سرحدی (طوایف بکش، جاوید و رستم). به

۱. نبرد نیروهای معتمدالدوله، حاکم فارس، با ولی‌خان بزرگ بکش در قلعه سفید و قلعه گل و گلاب در سال ۱۲۵۱ق.

۲. صف‌آرایی تیره‌های بابر سالار و کرابی (هر دو منتسب به طایفه بکش) در مقابل هم در منطقه ره‌کون به تحریک امام قلی‌خان رستم و کشته شدن چند تن از طرفین.

۳. انعقاد قرارداد حاج معین‌التجار بوشهری با خوانین ممسنی در سال ۱۳۱۸ق به منظور تسلط بر املاک و اراضی آنها.

۴. جنگ اول و دوم تنگه تامرادی در سال ۱۳۰۹ش علیه نیروهای معین‌التجار بوشهری.

۵. جنگ خوانین ممسنی علیه دولت پهلوی دوم در تنگه گجستان واقع در قلمرو طایفه رستم در پی اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۱ش.

۶. براساس یافته‌های میدانی نویسندگان.

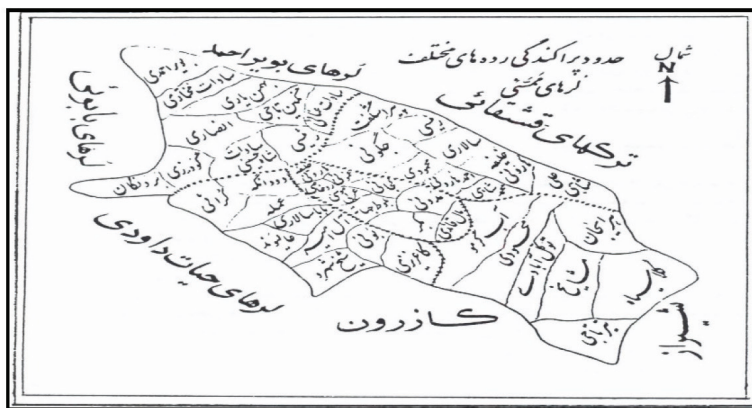
نظر می‌رسد با وقوع تحولات داخلی نظیر حملات محمود افغان و نادرشاه افشار از یک سو و تحولات پشت‌کوه کهگیلویه (مانند شورش قلندرشاه و ملا هدایت‌اله آرندی علیه حکومت صفویه) و نیاز بلوکات سرحدی به قلمرو مناسب و امرار معاش در یک سرزمین مرغوب از سوی دیگر، زمینه تضعیف و کنار زدن شول‌ها فراهم گردید.^۱ بنابراین، طوایف بکش و رستم و جاوید موفق به کسب قدرت در قلمروهای مختلف شولستان (به‌استثنای فهلیان) شدند و دو گروه دیگر یعنی ممسنی‌الاصل‌های مستقر در شولستان و چرام ممسنی (با مهاجرت تدریجی) به آنها ملحق گردیدند و تفکیک مرزهای طایفه‌ای شکل گرفت. فرضیه هفتم استقرار طوایف ممسنی بر بنیاد جهت جغرافیایی است. موقعیت جغرافیایی کنونی طوایف ممسنی نشان می‌دهد که هر یک از آنها از جهت جغرافیایی خاصی وارد شولستان شده‌اند. بر این اساس، طایفه رستم از مبدأ چرام به شمال و سپس سرزمین رستم وارد شد. طوایف دشمن‌زیاری و جاوید از مبدأ چرام به شمال غرب مهاجرت کردند. طایفه بکش از مبدأ چرام به سمت جنوب شولستان وارد شد و طایفه ترک‌تبار ماهور میلانی از فیروزآباد (در دوره قاجاریه) به سمت جنوب غربی ممسنی کوچ کرد. براساس فرضیه هشتم، بنیادها و قابلیت‌های زیستی سرزمین شولستان باعث جذب و به‌تبع آن مهاجرت طوایف ممسنی به این سرزمین شد. طوایف ممسنی به دلیل نبود امنیت و نیازهای معیشتی ابتدا در یک محدوده فضایی در کنار هم جمع شدند و زندگی کردند. در ادامه به سبب امکانات زیستی مناطق مختلف شولستان و ضعف قدرت شول‌ها در نتیجه حملات خارجی، طوایف ممسنی تقسیم قلمرو کردند.

روی هم رفته، بر بنیاد گزاره‌های فوق، می‌توان دو حالت را نتیجه گرفت:

الف. چگونگی شکل‌گیری ساختار عشیره‌ای: سه طایفه قدرتمند بکش، جاوید و رستم پس از ورود به سرزمین شولستان در فضاهای مختص به خود ساکن شدند. این طوایف با تأثیرگذاری بر روابط قدرت و تعیین الگوی رفتاری خود با مردم شولستان، که در آغاز مبتنی بر الگوی همزیستی مسالمت‌آمیز و سپس رقابت بود، ساختار سیاسی فضا را شکل دادند. حلقه مفقوده این ساختار طایفه دشمن‌زیاری بود که سرزمین دهم‌رده‌ها را به‌عنوان قلمرو خود برگزید. به نظر می‌رسد آنها نسبت به سایر بلوکات سرحدی با اندکی تقدم و تأخر از قلمرو کهگیلویه و چرام جدا و به این ساختار ملحق شدند. بر این اساس، چهار قلمرو بکش، جاوید، رستم و دشمن‌زیاری به موازات چهار قلمرو فهلیان، کاکان، رئیس و محمدصالحی در این ساختار حضور داشتند که به‌تدریج منطقه کاکان به دلیل تصاحب آن توسط قشقایی‌ها از ساختار فضایی و سیاسی ممسنی حذف شد. از سوی دیگر، طایفه رئیس تا دوره زندیه در چارچوب ساختار ایل ممسنی قرار داشت، هرچند پیش از آن بر اثر حمله نادرشاه به محمدخان بلوچ در منطقه شولستان، این

طایفه به کهمره جروق، نودان و سمغان کوچ اجباری داده شده بود. علاوه بر این، طایفه محمدصالحی در نتیجه اقدامات خانعلی خان رستم طی دوره فتحعلی شاه قاجار از ساختار ایل ممسنی حذف و به مناطق دشتی، خشت و میان قشقایی‌ها کوچانده شد.^۱ بنابراین، این ساختار به شکل الگوی ژئوپلیتیک ۱+۴ در سپهر سیاسی و فضایی ممسنی نمود یافت. با گذر زمان به دلیل تصرف ماهور میلاتی توسط قشقایی‌ها، این ساختار به صورت ۱+۱+۴ پدیدار شد. بدین معنی که چهار طایفه لرتبار ممسنی به همراه سازه لرتبار شول (فهلیمان) و طایفه ماهور ترک‌تبار قشقایی این ساختار را تکوین کردند و هر کدام فضای زیستی همراه با مرزهای مشخص خود را شکل دادند.

ب. چگونگی تقسیم‌بندی فضای جغرافیایی و استقرار طوایف در قلمروها: این محور بر مؤلفه‌هایی نظیر قدرت، اختیار، درایت و نوع معیشت استوار بود. درباره قدرت می‌توان گفت که محل سکونت طوایف را میزان قدرت آنها مشخص می‌کرد. و شاید این اراده و زیرکی خوانین بود که موقعیت زیستی طوایف را تعیین می‌نمود. تنوع اقلیمی و پراکنش زیستی فضای شولستان نیز بر نحوه قرارگیری طوایف ممسنی تأثیر داشت.



نقشه ۱. فضاهای زیستی متعلق به طوایف ممسنی^۲

تنش‌های سیاسی و نظامی طوایف ممسنی پس از استقرار در قلمرو شولستان

پس از مکان‌گزینی طوایف ممسنی در قلمروهای مختلف شولستان، خوانین در رأس هرم قدرت قرار گرفتند و با افزایش توانمندی‌های خود، در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کردند و به‌منظور قلمروگستری وارد

۱. اشرافی، ص ۱۸۵.

۲. فاطمه رزمجویی، علیرضا عسکری‌چاوردی، «جغرافیای تاریخی منطقه دشمن‌زباری در ایل ممسنی فارس»، پژوهشنامه تاریخ، سیاست و رسانه، س ۱، ش ۳ (۱۳۹۷)، ص ۳۴۴.

تنش‌های سیاسی و یا زد و خوردهای نظامی بر سر سرحدات مرزی شدند. در ساختار ایلی-عشیره‌ای، هر یک از خوانین به صورت مستقل عمل می‌کردند و نزد حکومت و توده مردم، تحت عنوان کلانتر شناخته می‌شدند و تمام مناطق را زیر سلطه داشتند. اگرچه نقش بیگلربیگی و برخی از اقشار، نظیر علما، اعیان، اشراف، تجار، رؤسای عشایر و کدخدایان، را در انتخاب خوانین ممسنی نمی‌توان نادیده انگاشت، اما خان از قدرت تمام‌عیاری برخوردار بود، تا آنجا که انس و جن قادر به مقابله با او نبودند.^۱ خوانین ممسنی افرادی متکبر و خودخواه بودند و خود را تافته‌ای جداافتاده از مردم می‌دانستند، چنانکه آیین دست‌بوسی و یا کشتار افراد با اشاره خوانین به آسانی انجام می‌گرفت.^۲ تحت این شرایط، خوانین بیش از آنکه به دنبال همزیستی مسالمت‌آمیز با یکدیگر باشند تا بتوانند از طریق رویکرد همکاری‌جویانه بر مشکلات فائق آیند، منافع خاص خود را دنبال می‌کردند. از این رو، ایجاد اتحاد میان طوایف امری دشوار بود و آنها همواره یا درگیر بحران داخلی در قلمرو طایفه خود بودند و یا با سایر طوایف و دولت مرکزی تنش داشتند.

به نظر می‌رسد یکی از عواملی که روند شکاف میان طوایف ممسنی را تشدید ساخت، نبود مدیریت منسجم و واحد به‌منظور پایش سیاسی تمامی قلمروهای طوایف پس از استقرار آنها در فضاهای جغرافیایی شولستان بود. بر این اساس، نگارندگان بر این باورند که وجود یک پیشوای واحد تحت عنوان «ایلخان» در رأس هرم ساختار عشیره‌ای ممسنی می‌توانست این خلأ مدیریتی را جبران کند و مانع از فرسایش انرژی و توان طوایف در تقابل با یکدیگر شود. به عبارتی، شخصیت ایلخان ضمن تراکم و تجمیع قدرت و انسجام تمام طوایف ممسنی زیر چتری واحد، می‌توانست عنصری واسطه برای برقراری مناسبات و روابط تعاملی سازنده با دولت مرکزی باشد. در واقع ایلخان، در مقام فرستاده ویژه طوایف ممسنی نزد دولت مرکزی، می‌توانست هر گونه توطئه احتمالی خارجی علیه ایل را خنثی سازد و در شرایط حساس، معادلات سیاسی و نظامی را به سود ایل خود تغییر دهد. با توجه به نبود ایلخان در ساختار ایلی-عشیره‌ای ممسنی پس از دوره صفویه، در مقایسه با ایلاتی نظیر قشقایی و بختیاری، به نظر می‌رسد این مسئله می‌تواند یکی از عوامل حائز اهمیت در درج‌زدگی و ایستایی طوایف ممسنی، کند شدن مسیر حرکت آنها به سوی تحول اجتماعی و توسعه‌نیافتگی‌شان باشد.

۱. میرزا قنات‌خان گرم‌رودی، سفرنامه ممسنی (تهران: مستوفی، ۱۳۷۲)، ص ۱۳۴-۱۳۸.

۲. خفری، ص ۳۷۶.

جایگاه ایلخانی در مناسبات اجتماعی-سیاسی ایل ممسنی

به طور کلی، ایلات بختیاری، قشقایی و ممسنی در تحولات اجتماعی و سیاسی ایران نقش مهمی داشته‌اند. سران ایل بختیاری در مذاکره با مقامات بریتانیا و مشارکت در جریان مشروطه دوم در سال ۱۲۸۷ش، ایل قشقایی در ساماندهی نهضت جنوب علیه حکومت پهلوی دوم در سال ۱۳۲۵ش، ایل ممسنی در به قدرت رسانیدن کریم‌خان زند و راه‌اندازی جنگ‌های تنگه تامرادی و تنگه گجستان علیه حکومت پهلوی اول و دوم به ترتیب طی سال‌های ۱۳۰۹ش و ۱۳۴۲ش قویاً مؤثر ظاهر شدند. یکی از راه‌های کنترل گرایش‌های گریز از مرکز این ایلات ایجاد منصب ایلخانی بود که حکومت مرکزی به‌واسطه آن قادر به اعمال نفوذ اقتصادی و سیاسی بر ایل بود. بدین معنا که دولت با انتصاب شخصی به سمت ایلخانی، مالیات مورد نظر را از مردم ایل دریافت می‌کرد و مانع از اتحاد و انسجام درون‌ایلی برای ساماندهی شورش و اعتراض می‌شد. دولت مرکزی با ایجاد منصب ایلخانی موفق شد ایل بختیاری و قشقایی را کنترل کند، ولی با فروپاشی ساختار ایلخانی ممسنی در اواخر دوره صفویه، دیگر انتصاب ایلخان صورت نگرفت و همین مسئله سبب تحركات نظامی پیاپی آنان علیه دولت شد. اگرچه ایل ممسنی به‌واسطه پیوندهای نسبی و سببی که با خاندان زندیه داشت با آنها همراهی نمود، ولی درگیری‌های مکرر با خاندان قاجار مانعی در برابر ایجاد منصب ایلخانی در رأس هرم ایلی ممسنی بود. بر این اساس، نه دولت قاجار تمایلی به ایجاد منصب ایلخانی و برقراری رابطه با ایل ممسنی داشت و نه خوانین ممسنی به همکاری با قاجار علاقه‌مند بودند. از این روی، به نظر می‌رسد در برخی از برهه‌های حساس میزان تنش و خشونت در قلمرو جغرافیایی ایل ممسنی چشمگیرتر از ایلات بختیاری و قشقایی بود. وقتی خوانین ممسنی با دولت مرکزی یا ایل قشقایی اختلاف پیدا می‌کردند، دولت، به‌ویژه در دوره قاجاریه به‌واسطه تبار و نژاد مشترک، از ایل قشقایی حمایت می‌کرد که قوی‌ترین دلیل آن روابط سیاسی حسنه آنها با یکدیگر به‌واسطه منصب ایلخانی بود. همچنین پس از پایان نهضت جنوب (۱۳۲۵ش) که ایلات ممسنی، بویر احمد و قشقایی علیه حکومت پهلوی بسیج شدند، به‌رغم تبعید برخی از سران ایل قشقایی، خوانین ممسنی بیشتر به رایزنی با مقامات سیاسی و نظامی توجه داشتند تا جایگاه خود را حفظ نمایند. این مسئله نه‌تنها موجب تضعیف شخصیت حقیقی خوانین ممسنی نزد دولت مرکزی می‌شد، بلکه جایگاه ژئوپلیتیک ایل ممسنی را در ساختار سیاسی کلان کشور متزلزل می‌کرد. نتیجه این امر، بی‌اعتنایی دولت مرکزی به فضای جغرافیایی ممسنی بود که همین مسئله مسیر توسعه را برای این قلمرو ناهموار ساخت.

بنابراین، در ایلات بختیاری و قشقایی، از نظر «سلسله‌مراتب» درون‌ایلی، ایلخان بالاترین و قدرتمندترین

مقام سیاسی و اداری به شمار می‌آمد و هم در مقابل شاه و هم در مقابل ایل و وظایف و مسئولیت‌های سنگینی بر عهده داشت. اما ایل ممسنی در ساختار اجتماعی خود با این ضعف مواجه بود. وظایفی نظیر ایجاد نظم و امنیت در ایل، دریافت مالیات منظم از طوایف و انتقال به‌موقع آن به دولت مرکزی، کمک نظامی به دولت در هنگام جنگ با بیگانگان، دفاع از مرزها یا سرکوب شورش‌های داخلی توان چانه‌زنی سیاسی ایلخانان را با دولت مرکزی افزایش می‌داد تا بتوانند امتیازات لازم را برای قلمرو خود کسب کنند.

این در حالی است که خوانین ممسنی از چنین اختیارات و مزیتی برخوردار نبودند.

گزارهٔ دیگر این است که هر یک از خوانین ممسنی بر قلمرو جغرافیایی طایفهٔ خود «حکمرانی» و «نظارت» داشتند و حق مداخله در امور سایر طوایف را نداشتند. افراد یک طایفه به‌سختی می‌توانستند در قلمرو طایفه‌ای دیگر رفت و آمد نمایند. بنابراین، امکان اتحاد و یکپارچگی طوایف بسیار نادر بود و هر طایفه به‌تنهایی سعی در تأمین امنیت و افزایش قدرت سیاسی و توان نظامی خود داشت. به عبارتی، بینش سیاسی مبنی بر اجماع، همکاری و ائتلاف در میان طوایف ممسنی ضعیف بود. تنها موارد استثنا در این زمینه نقش آفرینی در به قدرت رسانیدن کریم‌خان زند طی جنگ پُل‌جوزق، انعقاد پیمان سرگچینه (اتحاد ایلات ممسنی و بویر احمد) و پیمان چم‌اسپید (اتحاد ایلات ممسنی، بویر احمد و قشقایی) و نهضت جنوب بود. با وجود این، به نظر می‌رسد در پیمان سرگچینه خوانین طایفهٔ جاوید حضور نداشتند و باباخان ایلامی دشمن‌زبیری به نمایندگی از طایفهٔ جاوید پیمان‌نامه را امضا کرد. این مسائل بیانگر بی‌اعتمادی و سوءظن طوایف ممسنی به یکدیگر بود که برای دفع و تضعیف یکدیگر از هر وسیله‌ای استفاده می‌کردند. در حقیقت نبود منصب ایلخان مانع از برقراری نشست و سلسله‌جلسات مذاکره میان طوایف می‌شد و آنها توان خود را صرف مشاجره و درگیری طایفه‌ای می‌نمودند. تحت این شرایط همگرایی اجتماعی و سیاسی طوایف ممسنی و جهان‌بینی خوانین برای تقویت بنیان‌های اقتصادی و معیشتی توده کم‌رنگ بود. بر این اساس، ایل ممسنی بیشتر با چالش‌های درونی دست و پنجه نرم می‌کرد و طوایف بیشترین انرژی خود را صرف غلبه بر یکدیگر می‌کردند.^۱ این مسئله موجب ضعف ایل ممسنی و ناتوانی آنها برای مقابله با حکومت مرکزی شد. بنابراین، در شرایطی که ایل بختیاری و قشقایی با حکومت مرکزی یا قدرت‌های ژئوپلیتیک بزرگی نظیر بریتانیا و آلمان مشغول رایزنی و مذاکره بودند، ایل ممسنی درگیر شکاف درونی و مقابله با حکومت ترک‌تبار قاجار بود. در شرایطی که این نوع مناسبات تعاملی با قدرت‌های بزرگ، اخذ برخی امتیازات سیاسی و اقتصادی را برای ایلات بختیاری و قشقایی به دنبال داشت، ایل ممسنی فرصت و ابزار لازم (ایلخان) را نداشت تا باب مناسبات با چنین

۱. مراد کاویانی‌راد و دیگران، «تبیین رقابت انتخاباتی طایفه‌محور در چارچوب مدل مرکز-پیرامون، نمونه‌پژوهی: انتخابات ادوار هشتم، نهم و دهم در حوزهٔ انتخابیهٔ ممسنی و رستم»، تحقیقات جغرافیایی، س ۳۰، ش ۳ (۱۳۹۷)، ص ۲۲۴.

قدرت‌هایی را بگشاید که همین مسئله روند رشد و توسعه آن را کند می‌کرد. دولت مرکزی نیز از طریق نفاق‌اندازی در خانواده‌های خوانین، تحریک کدخدایان و ریش‌سفیدان طوایف یا برانگیختن خوانین ایلات همسایه علیه خوانین ممسنی و همچنین با توسل به دخالت نظامی، سر برآوردن یا شورش آنها را سرکوب می‌کرد و بر خوانین محلی مسلط می‌شد. میرزا فتح‌خان گرمودی، حاکم دوران محمدشاه قاجار، در این خصوص می‌نویسد:

در ممسنی، والیان فارس از هر راهی نسبت به رام کردن قدرت خوانین دریغ نمی‌ورزند و حتی بدون اینکه احساس مسئولیت ملک‌داری نمایند با تحریک خوانین همسایه از جمله ترکان قشقایی به جنگ خوانین برخاسته و از آنان خلع قدرت می‌نمودند تا ناگزیر به اطاعت و پرداخت پیشکش و دیون مالیاتی شوند. در این باره می‌توان به جنگ معتمدالدوله والی فارس اشاره کرد که توانست با ایجاد اختلاف میان ایلخان قشقایی و خانعلی‌خان ممسنی به تضعیف قدرت خان رستم بپردازد.^۱

در این شرایط، سرپیچی از فرامین دولت مرکزی که قدرت چانه‌زنی سیاسی و توان نظامی ایل ممسنی را با چالش اساسی مواجه ساخته بود، موجب عدم توجه مقامات حکومتی و متعاقباً شکل‌گیری جهان‌بینی شورش و وضعیت اقتصادی بسیار نامطلوب توده مردم و توسعه‌نیافتگی اقتصادی و سیاسی شد. نبود حلقه واسطه (ایلخان) میان خوانین ممسنی و دولت مرکزی بهانه لازم را به دولت داد تا از قوه قهریه خود استفاده کند. این رویه به حوزه اقتصادی نیز سرایت کرد. چنانکه دولت‌های قاجار و پهلوی با موقوفه و خالصه اعلام کردن املاک و اراضی کشت و زرع ایل ممسنی و واگذاری آنها به معین‌التجار بوشهری زمینه تضعیف خوانین را فراهم ساختند و به اختلافات میان آنان دامن زدند. از این حیث، به نظر می‌رسد ایل ممسنی از نظر اختلافات درونی شبیه ایل بختیاری، ولی از نظر استواری در برابر حکومت مرکزی شبیه ایل قشقایی بود. این ویژگی فاصله اجتماعی و سیاسی ایل ممسنی را از دولت‌های مرکزی ایران دوچندان کرد. در ادامه این روند، ایل ممسنی با حکومت پهلوی نیز همانند قاجاریه در تعارض بود، با این تفاوت که مبنای شورش خوانین ممسنی علیه دولت پهلوی بیشتر تضاد منافع بود تا شکاف فرهنگی و قومی (مواجهه لر و ترک). خوانین ممسنی که از منصب ایلخانی بی‌بهره بودند تا از طریق مذاکره و رایزنی حقوقشان را از حکومت مرکزی طلب کنند، ناگزیر شدند از گزینه نظامی در مقابل دولت پهلوی استفاده نمایند و در اعتراض به اقدامات معین‌التجار بوشهری ابتدا جنگ دُورگ مدو را در سال ۱۳۰۷ش راه انداختند که زمینه جنگ تنگه تامرادی اول و دوم در سال ۱۳۰۹ش شد. این مسئله منجر به کشته

شدن تعداد زیادی از نیروهای دولتی شد که مهم‌ترین پیامد آن اجرای طرح اسکان عشایر (تخته‌قاپو)، اعدام برخی از خوانین ممسنی نظیر امام قلی‌خان رستم در سال ۱۳۱۳ش و تصویب قانون کدخدایی در سال ۱۳۱۴ش بود. تشکیل نهضت جنوب در سال ۱۳۲۵ش و جنگ تنگه گجستان در سال ۱۳۴۲-۱۳۴۱ش از اقدامات بعدی خوانین بر ضد حکومت مرکزی بود.

از سوی دیگر، «موروثی» بودن قدرت اصلی بنیادین در ساختار هر طایفه به شمار می‌رفت، ولی نظم سلسله‌مراتبی درون طایفه‌ای و درون‌ایلی به دشواری امکان‌پذیر بود. شمار داعیه‌داران مقام کلانتری و کدخدایی^۱ در ایل ممسنی به اندازه‌ای زیاد بود که به طور متوسط در هر دهه یک بحران داخلی برای کسب قدرت به وقوع می‌پیوست.^۲ این مسئله ریشه در تحرکات نهفته‌ای داشت که از سوی مشاوران ارشد خوانین و کدخدازادگان برای خلع ید کردن نیاکان و دودمان آنها شکل می‌گرفت. علاوه بر این، نبود ایلخانی واحد که سلسله‌مراتب و موازنه قوا را میان طوایف ممسنی برقرار سازد، در ایجاد هرج و مرج و بی‌ثباتی قدرت خوانین تأثیرگذار بود. همچنین سیاست‌های ناکارآمد خوانین در برقراری مناسبات اجتماعی و سیاسی با کدخداها و توده مردم مانع از انسجام درون طایفه‌ای و به تبع آن انسجام درون‌ایلی می‌شد. در شرایطی که موروثی بودن قدرت نیازمند شکیبایی و مدارای ورثه خوانین بود، در ایل ممسنی این مسئله چندان مورد اعتنا نبود. در تأیید این گفته می‌توان به خلع خوانین و کدخداهای محلی توسط افراد هم‌طایفه‌ای اشاره کرد، از جمله سرنگونی میری‌خان توسط ولی‌خان بزرگ بکش، نبرد کدخدایان تیره‌های باپرسالار و کرای در ره‌کون رستم، تقسیم قلمرو جغرافیایی طایفه جاوید به دو بخش له‌له به رهبری فتح‌الله‌خان و ماهوری به رهبری خلیل‌خان و تقسیم قلمرو جغرافیایی طایفه رستم از مرز یقه‌سنگر. این مبارزات به اندازه‌ای عمیق و پیچیده بود که کسانی نظیر معین‌التجار بوشهری قادر بودند ضمن استعمار اموال ممسنی و استثمار ساکنان، در عزل و نصب خوانین، تقسیم قلمرو و ایجاد درگیری میان طوایف مداخله کنند. روی هم رفته می‌توان گفت اگرچه موروثی بودن قدرت در ایل ممسنی باعث ایجاد نوعی نظم سلسله‌مراتبی (وجود کلانتر در ایل ممسنی) در هر یک از طوایف، از رأس هرم قدرت تا رعیت در پایین‌ترین اقشار، می‌شد، ولی عملاً جنگ وارثان قدرت مانع از تثبیت سلسله‌مراتب ایلی و شکل‌گیری یک مرکز قدرتمند سیاسی و نظامی واحد در مقابل حکومت مرکزی می‌گردید. در این شرایط، وارثین خوانین بیشتر به دنبال تثبیت و تحکیم جایگاه سیاسی خود در رأس هرم قدرت بودند و

۱. براساس ماده ۳۷۸ فصل دهم «قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام» (مصوب ۱۴ ذی‌القعدة ۱۳۲۵ق در اولین مجلس ملی مشروطه) مبنی بر پذیرش ده به‌عنوان کوچک‌ترین واحد حکومتی و نیز تصویب قانون کدخدایی در ۱۳۱۴ش طی دوره پهلوی اول، کدخداها قادر به قلمروداری و قلمروگستری شده بودند. برخورداری از مؤلفه‌هایی همچون ثروت، قدرت و مالکیت نیز نقش بسزایی در افزایش دامنه نفوذ و اختیارات کدخداها در اقصا نقاط ممسنی داشت.

۲. سید محمدحسین حسینی، دگرگونی‌های اجتماعی سکونتگاه گجگران (مشهد: ارسطو، ۱۴۰۰)، ص ۱۵۰.

کمتر به رشد و توسعه فضای زیستی خود توجه داشتند. حال آنکه به نظر می‌رسد وارثان قدرت در ایل قشقایی کمتر بر سر منصب ایلخانی مشاجره داشتند و ایلخان قادر به حفظ سلسله‌مراتب درون‌ایلی بود که مآخصل آن اقتدار ایل در مقابل حکومت مرکزی بود.

گزاره دیگر این است که تنها الزامات ساختاری منجر به ایجاد سلسله‌مراتب و پشتیبانی توده از خوانین نمی‌شد، بلکه وجود شخصیت «فرهمند» نیز در حمایت توده از خوانین نقش قابل توجهی داشت. در ایل ممسنی بیشتر شخصیت‌های اقتدارگرا، تنومند، سلحشور و جنگجو نقش‌آفرینی داشتند. هرچند خوانین ممسنی در مقام قاضی به حل و فصل مشاجرات و منازعات میان تیره‌ها می‌پرداختند و برخی از کدخداها از مقبولیت مردمی برخوردار بودند و در مقابل خوانین ایستادگی می‌کردند، بنیاد زندگی سیاسی ایل ممسنی و حکمرانی خوانین بر قدرت سخت استوار بود نه قدرت نرم. از این روی، افرادی که تحت عنوان خان یا کدخدا به اعمال قدرت می‌پرداختند، کمتر با مردم و رعیت رابطه برقرار می‌کردند و همین مسئله تداوم دوران حکمرانی‌شان را به خطر می‌انداخت. در مجموع، نبود شخصیت فرهمند (نقش‌آفرینی شخصیت‌های اقتدارگرا و سلحشور به جای شخصیت فرهمند و کاریزماتیک) در ایل ممسنی منجر به عدم پشتیبانی توده مردم ممسنی از خوانین طایفه خود، شکل‌گیری مشاجرات و درگیری‌های فراوان میان خوانین و رعیت و در نتیجه حکمرانی کوتاه‌مدت خوانین و بی‌ثباتی‌های مکرر می‌شد.

علاوه بر اینها، منصب ایلخانی «سکوی پرتاب» کسب قدرت سیاسی بود. ایل ممسنی به دلیل نداشتن این منصب هیچ وقت نتوانست همانند ایل بختیاری و قشقایی به ساختار قدرت در ایران نزدیک شود. تنها استثنا در این زمینه دوره زندیه است که ممسنی‌ها به سبب پیوند قومی (لر تبار) با خاندان زند و مشارکت در به قدرت رسانیدن کریم‌خان زند (جنگ پل جوزق) توانستند وزن ژئوپلیتیک خود را در میان ایلات جنوب افزایش دهند. ولی در دوران قاجار و پهلوی نه‌تنها خوانین، بلکه نخبگان ایل ممسنی نیز در دستگاه حکومت از جایگاهی برخوردار نشدند. در دوره پهلوی، تلقی دولتمردان از طوایف ممسنی این بود که به ناامنی و بی‌ثباتی دامن می‌زنند. در واقع، خوانین ممسنی بیش از آنکه در پی ارتقای جایگاه سیاسی و اجتماعی ایل خود در سطح کلان باشند، رؤیای بازگشت خاندان زندیه به پادشاهی ایران را دنبال می‌کردند و به زد و خورد نظامی با حکومت قاجار می‌پرداختند. در ساختار درونی ایل درگیری میان طوایف شدید بود و طراحی نقشه برای سرکوب یکدیگر اولویت اصلی هر طایفه به شمار می‌رفت. در این شرایط، آنها برای رایزنی سیاسی با دولت مرکزی ناگزیر از واسطه قرار دادن ایلخانی بختیاری

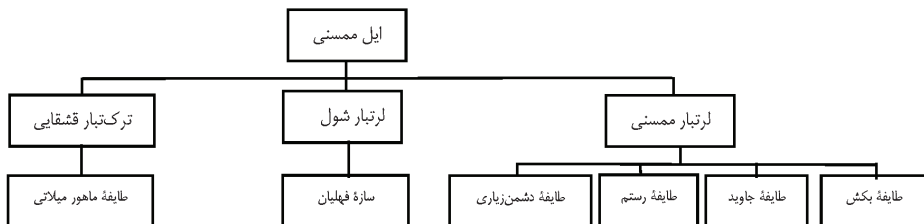
(واسطه‌گری برای پایان بخشیدن به جنگ تنگه‌ تامرادی) بودند. به نظر می‌رسد یکی از عواملی که سبب می‌شد دولت مرکزی برای ایجاد منصب ایلخانی در ایل ممسنی اقدامی نکند، جمعیت کمتر این ایل در مقایسه با قشقایی‌ها و عدم تسلط آنان بر حوزه‌های نفتی در مقایسه با بختیاری‌ها بوده است. هرچند طی سالیان بعد در برخی از مناطق ممسنی نظیر ماهور میلاتی، میشان و بی‌بی‌حکیمه حوزه‌های نفتی کشف شد، ولی این میزان در مقایسه با نفت خوزستان که در اختیار ایل بختیاری بود، برای دولت مرکزی اهمیت کمتری داشت.

بدین ترتیب، روابط اجتماعی و سیاسی خوانین ممسنی با دولت قاجار و پهلوی بسیار ضعیف و نقش آنها در ساختار قدرت اندک بود. در این شرایط، ایل ممسنی برای احقاق حقوق خود چاره‌ای جز رویارویی مستقیم نظامی با دولت مرکزی نداشت که قوی‌ترین پی‌آیند آن خسارت‌های مالی و جانی فراوان بود. ایل ممسنی نه تنها دستورات دولت مرکزی را اجابت نمی‌کرد، بلکه به مبارزات نفس‌گیر خود ادامه می‌داد. این مسئله از جغرافیای نظامی و وضعیت ژئواستراتژیک ایل ممسنی نیز متأثر بود، چرا که وجود کوهستان‌ها، مناطق صعب‌العبور، قلعه‌های دژخیم نظیر قلعه سفید (سپید دژ)، قلعه سیاه، کمر پاشاده و کمر زلدون (واقع در تنگه خاص جاوید) بر تحرکات لجستیک طوایف می‌افزود. با وجود این، نبود ایلخان بازدارنده هم‌هنگی طوایف و تیره‌های ممسنی با یکدیگر بود. چنانکه طوایف مختلف ممسنی در حوادث مختلف به جای همگرایی و مبارزه با سایر ایلات و یا دولت مرکزی به تقابل با یکدیگر می‌پرداختند. در مجموع، می‌توان گفت ایل ممسنی به دلیل نداشتن منصب ایلخان، برخلاف ایلات قشقایی و بختیاری، نتوانست انسجام درونی پیدا کند و طوایف معمولاً به دنبال سرکوب یکدیگر بودند. این مسئله در ادوار مختلف تاریخ ایل ممسنی صرفاً منجر به مبارزه یک طایفه با دولت مرکزی می‌شد؛ نه همراهی و ائتلاف تمامی آنها با یکدیگر.

نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش‌های گویای آن است که درباره‌ خاستگاه جغرافیایی و شیوه و تاریخ ورود ایل ممسنی به قلمرو شولستان فرضیات متفاوتی وجود دارد. برخی سرچشمه و مبدأ فضایی و جغرافیایی ایل ممسنی را کردستان سوریه، جبل‌السماق شام، آسیای مرکزی و چرام می‌دانند و برخی به سرزمین شولستان اشاره می‌کنند. درخصوص شیوه ورود ایل ممسنی به قلمرو شولستان نیز برخی از مورخین معتقدند که ممسنی‌ها و شولستانی‌ها در کنار یکدیگر همزیستی مسالمت‌آمیز داشتند و در جنگ‌های مختلف

علیه دیگران) با هم همکاری می‌کردند. برخی دیگر نظریه فتح شولستان را با استفاده از قوه قهریه (توان فیزیکی و زد و خورد) مطرح می‌سازند. از سوی دیگر، در این مقاله درباره چگونگی استقرار هر یک از طوایف مختلف ممسنی در قلمروهای مختلف چندین فرضیه مطرح گردید. هدف از طرح این فرضیه‌ها صرفاً بیان توصیفی مسیر مهاجرت ایل ممسنی نیست، بلکه تأثیر نحوه استقرار طوایف بر تحولات اجتماعی و سیاسی ممسنی مورد نظر است. با توجه به وجود تنش و منازعات سیاسی و نظامی میان طوایف ممسنی پس از استقرار آنها در سرزمین شولستان و نبود مکانیسمی مدیریتی که نقش تجمیع قدرت، پیوند طوایف و وساطت آنها با دولت مرکزی را بر عهده گیرد، جایگاه ایلخانی در معادلات اجتماعی و سیاسی ایل ممسنی مورد پردازش قرار گرفت. هدف از این امر نه شکافتن صرف مسائل تاریخی، بلکه تبیین چرایی ازهم‌گسیختگی و توسعه‌نیافتگی ایل ممسنی در بستر تاریخ به دلیل عدم بر خور داری آنها از منصب ایلخانی در رأس هرم قدرت است. بر این اساس، ایل ممسنی که فاقد انسجام درونی بود و توان رایزنی با دولت مرکزی را نداشت، در مضیقه و تنگنای ژئوپلیتیک قرار گرفت که بازتاب آن امروزه در بستر اجتماع ممسنی پدیدار است. فرضیات هشت‌گانه نشان می‌دهد که با توجه به فروپاشی ساختار ایلخانی ممسنی در پشت‌کوه کهگیلویه در اواخر دوره صفویه، طوایف ممسنی (بکش، جاوید، رستم و دشمن‌زیاری) به صورت تدریجی و مبتنی بر جهت جغرافیایی به سرزمین شولستان کوچ کردند و پس از همزیستی مسالمت‌آمیز اولیه در مجاورت شول‌ها، بر آنها مستولی شدند و قلمرو جغرافیایی مختص به خود را تحت حکمرانی خوانین مجزا برگزیدند. از این رو، ساختار ایلی جدید ممسنی به صورت الگوی ۱+۱+۴ (بنگرید به: نمودار شماره ۱) بر بنیاد شناسه‌های قدرت، اختیار، درایت و نوع معیشت شکل گرفت، ولی به دلیل نبود منصب ایلخانی واحد، رفته‌رفته تعارضات درون‌ایلی و برون‌ایلی (با دولت مرکزی و سایر ایلات) شدت یافت و ایل ممسنی از نظر اجتماعی-سیاسی دچار ازهم‌گسیختگی شد.



نمودار ۱. ساختار سیاسی فضا در ایل ممسنی طی دوره پساوشولستان (مطابق با مدل مفهومی تحقیق)

کتابنامه

- اسدپور، حمید و عارف اسحاقی. «اهمیت جغرافیای ممسنی و نقش تمدنی آن در کرانه‌های خلیج فارس»، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، س ۴، ش ۱۷، ۱۳۹۰، ص ۱۱۵-۱۴۴.
- اشرفی، ناصر. «پیشینه سرزمینی و ایلی ممسنی‌ها»، فراسو، س ۱۱، ش ۳۳-۳۲، ۱۳۹۷، ص ۲۳-۲۶.
- افشار سیستانی، ایرج. ایل‌ها و چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، تهران: ثامن الائمه، ۱۳۸۱.
- اقتداری، احمد. خوزستان و کهگیلویه و ممسنی، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی آیات، ۱۳۷۵.
- امان‌الهی بهاروند، سکندر. قوم لر، تهران: نشر آگه، ۱۳۹۱.
- چوبینه، محمدکریم و سید عبدالمناف شاه‌قاسمی. ممسنی و سولستانات، شیراز: انتشارات ادیب مصطفوی، ۱۳۹۷.
- حبیبی فهلیانی، حسن. ممسنی در گذرگاه تاریخ، شیراز: انتشارات نوید، ۱۳۷۱.
- حسینی، سید محمد حسین. دگرگونی‌های اجتماعی سکونتگاه گچگران، مشهد: انتشارات ارسطو، ۱۴۰۰.
- حسینی فسائی، میرزا حسن. فارسنامه ناصری، تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- خفری، فرج‌الله. تاریخ ممسنی و رستم، نورآباد ممسنی: انتشارات فریاد کویر، ۱۳۹۴.
- دوبد، بارون. سفرنامه لرستان و خوزستان، ترجمه محمدحسین آریا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.
- رزمجویی، فاطمه و علیرضا عسکری چاوردی. «جغرافیای تاریخی منطقه دشمن‌زیاری در ایل ممسنی»، پژوهشنامه تاریخ، سیاست و رسانه، س ۱، ش ۳، ۱۳۹۷، ص ۳۴۱-۳۶۲.
- صادقی، ملا گرگلی. ممسنی دشتی پراز نون و تشتی پراز خون، شیراز: انتشارات کوشامهر، ۱۳۷۷.
- _____ «مایه‌های فخر: سایه‌های فقر»، فراسو، س ۷، ش ۲۴-۲۳، ۱۳۹۳، ص ۶۱-۶۵.
- عسکری چاوردی، علیرضا و دیگران. سکونت‌گاه‌های هخامنشی و فراهخامنشی منطقه ممسنی/پژوهش‌هایی درباره تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران، تهران: انتشارات بصیرت، ۱۳۹۱.
- فتحی‌نژاد، نصرالله‌خان. «ما به خاطر ترس از دست دادن املاکمان مخالف مصدق بودیم»، فراسو، س ۲، ش ۷ و ۸، ۱۳۸۸، ص ۷۹-۸۲.
- کاویانی‌راد، مراد و دیگران. «تبیین رقابت انتخاباتی طایفه‌محور در چارچوب مدل مرکز-پیرامون، نمونه‌پژوهی: انتخابات ادوار هشتم، نهم و دهم در حوزه انتخابیه ممسنی و رستم»، تحقیقات جغرافیایی، س ۳۰، ش ۳، ۱۳۹۷، ص ۲۱۹-۲۳۶.
- گرمرودی، میرزا فتح‌خان. سفرنامه ممسنی، تهران: انتشارات مستوفی، ۱۳۷۲.
- مجیدی‌کرایبی، نورمحمد. تاریخ و جغرافیای ممسنی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.
- مستوفی، حمدالله. تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- مینورسکی، ولادیمیر. رساله لرستان و لرها، ترجمه سکندر امان‌الهی بهاروند و لیلی بختیار، تهران: انتشارات بابک، ۱۳۶۲.
- همتی، ابوذر. «تبارشناسی خوانین و سرداران ممسنی»، فراسو، س ۲، ش ۷ و ۸، ۱۳۸۸، ص ۸۶-۸۷.
- _____ «یادی از قائد حسن‌خان بانی طایفه ممسنی در داراب فارس»، فراسو، س ۳، ش ۱۱، ۱۳۸۹، ص ۳۷-۳۸.